



تعامل و تقابل شعر حافظ شیرازی با ساختار سیاسی قدرت

محمد کشاورز بیضایی^۱

دکترای تاریخ دانشگاه تبریز

رضا معینی رودبالی^۲

استادیار گروه آموزش الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان

امیر آهانگران^۳

استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

فرود کشاورز بیضایی^۴

کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد شیراز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۹ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۸

چکیده

در تاریخ ادبیات ایران، شعر گاهی همانند ابزاری انتفاعی در خدمت شوکت‌زایی و مشروعیت‌زایی حکومت‌ها وارد شده و گاهی نیز در تعارض و تقابل با ساختار قدرت، علیه آن عمل نموده است. چرایی و نحوه تعامل و تقابل شعر حافظ با ساختار سیاسی قدرت، موضوع قابل‌درنگی است که چندان مورد توجه قرار نگرفته و شناخت ابعاد و زوایای آن می‌تواند افزون بر شناخت بهتر شعر حافظ، علل تعامل و تقابل وی با طیف‌های قدرت را تبیین نماید. جستار حاضر با شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر دیوان حافظ، تعامل و تقابل شعر حافظ با ساختار سیاسی قدرت را مورد سنجش قرار می‌دهد. یافته‌ها حاکی از آن است که حافظ اگرچه شاعری سیاسی و حکومتی نبوده اما در مواجهه با حکومت، به مبانی و الگوهای کلی «سیاست‌نامه‌نویسی» ایرانی، نظیر: «فرد ایزدی» و «عدالت پادشاه» نظر داشته و تعامل و تقابل خود با آن را در قالب مدح و ذم حاکمان در اشعارش، برحسب این مبانی تنظیم نموده است. وی با وقوف بر وجوب و الزام نهاد قدرت و کارکردهای امنیتی و فرهنگی آن در جامعه، اقدام و مساعی برخی از سلاطین و وزیران زمانه در استقرار عدالت، امنیت و شریعت، از ساختار سیاسی قدرت تجلیل به عمل آورده و تعامل و همراهی خود را با آن نشان داده است. همچنین وی همانند اغلب شاعران فارسی به برخی از مظاهر منفی حکومت، نظیر: ظلم، تزویر و ریای حاکمان تاخته، و تقابل خود را با هجمه علیه منصب نظارتی و سیاسی محتسب، -که مصداق آن امیر مبارزالدین مظفری است- ابراز نموده است.

واژه‌های کلیدی: تقابل، تعامل، ساختار سیاسی، شعر، حافظ شیرازی

¹ Email: mbeyzai@oo.com

(نویسنده مسئول)

² Email: moeini.reza.60@gmail.com

³ Email: amir.ahangran@yahoo.com

⁴ Email: forudkeshavarz@gmail.com





Interacting with and defying power structure in Hafez's poetry

Muhammad Keshavarz Beizaei¹

PhD in history from University of Tabriz

Reza Moeini Roudbali²

Assistant Professor, University of Farhangian

Amir Ahangran³

Assistant professor of History, University of Lorestan

Forud Keshavarz Beizaei⁴

MA in Comparative Literature, Azad University of Shiraz

Received: 2020/3/28 | Accepted: 2020/7/29,

Abstract

Poetry, in the history of Persian literature, has either served to support and legitimize power or to defy it. How and why Hafez, in his poetry, interacted with or defied power structure are the significant issue which can help both clarify his poetry and illuminate the reason why he interacted or defied different sides in power structure. Relying on descriptive-analytical method, the present article is going to investigate attitudes in Hafez's poetry to power structure. Hafez's poetry, it is suggested, though not a fully political one, follows the principles of writing "Siasnameh". Hence his focus on "farah Izadi" and "the King's justice" and also his use of eulogy and satire in face of the ruling system. Realizing the inevitability of the institution of power and its security and cultural functions, he has appreciated the actions and attempts of rulers in providing society with justice, security, and *Sharia* law. Also like many other Persian poets, he has repudiated such manifestations of power like hypocrisy, oppression, and duplicity- being traditionally represented in the character of *Mohtaseb* and its historical figure, Amir Mobarez- al- din Mozaffari.

Key Words: Defiance, Interaction, Power structure, Poetry, Hafez Shirazi

¹ Email: mbeyzai@yahoo.com (Corresponding Author)

² Email: moeini.reza.60@gmail.com

³ Email: amir.ahangran@yahoo.com

⁴ Email: forudkeshavarz@gmail.com

ISSN: 2476-4183



۱. مقدمه

هنر و ادبیات یکی از اشکال و تجلی تاریخ یک ملت است و رشد آن در هر جامعه تابع اقتضائات سیاسی و فرهنگی آن جامعه است. هنر، جلوه‌گری و قدرت است و هنرمند از طریق جلوه‌گری چونان آینه، جهان درونی و پیرامونی‌اش را منعکس می‌سازد. در ادبیات ایران شعر و ساختار قدرت رابطه‌ای دو سویه و گاه متعارض داشته‌اند. مبانی ایدئولوژیک و گفتمان حاکم بر هر دوره طبعاً آثار ادبی را متأثر می‌سازند. متون اصیل ادبی نیز در برابر استحاله شدن در تار و پودهای فراگیر قدرت حاکمیت مقاومت می‌ورزند. شناخت یا فهم یک متن یا اثر ادبی تا آنجا که به فهم «ادبی» مربوط می‌شود، یعنی مسائل و دشواری‌های زبانی، صحیح خواندن و فهمیدن درست یک متن از حیث لغت‌شناسی و ساختار نحوی و همچنین درک شگردها و ترفندهای زبانی، به ادیب و به ادبیات‌شناسی مربوط است. اما از سوی دیگر هر اثر ادبی و هنری آفریده و فرآورده ذهن یک شخص است. از آن جا که هر ذهن فردی از یک متن جمعی، تاریخی و فرهنگی برانگیخته می‌شود و بر آن تکیه دارد، فرآورده یک حیات تاریخی، سیاسی و فرهنگی نیز هست؛ حیاتی که همچون زمینه‌ای ناخودآگاه در زیر متن آن نشسته است. بدون آن زمینه نه فردیت آفریننده اثر در میان می‌بود نه آفرینندگی ادبی و هنری وی (آشوری، ۱۳۹۷: ۴-۳). بنابراین ادبیات افزون بر گفتار و مکنونات قلبی نویسنده و شاعر، منظومه‌ای گفتمانی و معرفتی است که بر زیرساخت‌های سیاسی، تاریخی، فرهنگی و جایگاه هستی‌شناسانه انسان متکی است و از این حیث، فهم‌ها و معرفت‌های قابل توجهی از آن ارائه می‌دهد.

شعر حافظ علی‌رغم داشتن زبان عارفانه، دارای رویکردی سیاسی است (شه‌بخش و غیاثی، ۱۳۹۸: ۱۷۸). دیوان حافظ تجلی‌گاه رندانه تقابل و تعامل قدرت و هنر در معنای عام و شعر در معنای خاص آن است. با توجه به اینکه حافظ خود نیز با عناصر و عوامل حکومتی در حشر و نشر بوده و حتی از عطیه و حقوق سلطانی و دیوانی بی‌بهره

نبوده‌است،^۱ این جستار نسبت شعر وی با قدرت و چرایی و چگونگی تعامل و تقابل آن با این حوزه را در کانون توجه خود قرار داده‌است.

۱-۲. پیشینه، سؤالات و فرضیه‌های پژوهش

آنچه درباره پیشینه این موضوع قابل ذکر است، این است که درباره ارتباط حافظ با حکومت‌ها و قدرت، تحقیقات متعدد، مختلف و ارزشمندی انجام شده و در بسیاری از کتاب‌ها، مطالبی در این باره ذکر شده‌است؛ از جمله در کتاب «تاریخ عصر حافظ» اثر قاسم غنی (۱۳۹۳) به ابعاد و زوایایی از زندگی سیاسی و تاریخی حافظ شیرازی و در کتاب «از کوچه رندان» اثر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۸۳) به مناسبات حافظ با حکومت‌های آل‌اینجو و آل‌مظفر و در بخشی از کتاب «تاریخ ادبیات ایران» از ذبیح‌الله صفا (۱۳۷۷)، به شعر و زندگی حافظ و همچنین ممدوحان وی پرداخته شده‌است. در کتاب «چشمه خورشید» اثر کاووس حسن لی (۱۳۸۵) و کتاب «حافظ‌نامه» تألیف بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۷۱) از برخی از زوایای زندگی تاریخی حافظ و همچنین مدح و ستایش حاکمان و سلاطین، مباحث و مطالبی آمده است. در «کاخ ابداع» نیز علی دشتی (۱۳۵۳) به برخی عوامل دوری حافظ از قدرت اشاره کرده‌است. همچنین در مقاله «فلسفه سیاسی خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی» محمدعلی فتح‌اللهی و معصومه حسینی (۱۳۹۲)، بنیان‌های فلسفه سیاسی حافظ در اشعارش را مورد بررسی قرار داده‌اند. در مقاله «شیراز عصر حافظ و چگونگی بازتولید اندیشه ایرانشهری» اثر عظیم شه‌بخش و امید غیاثی (۱۳۹۸)، چگونگی بازتولید اندیشه ایرانشهری در اشعار حافظ و در مقاله «ماهیت اندیشه سیاسی رند شیراز، حافظ»، از محمد منصورنژاد (۱۳۹۲) از منظر مباحث نظری اسکینر، اندیشه سیاسی حافظ مورد بررسی قرار گرفته است. با این همه، این آثار به اشکال و چرایی تعامل و تقابل حافظ با قدرت‌ها و نسبت شعر وی با ساحت قدرت چندان توجهی نکرده‌اند و راه را برای پژوهشی مبسوط و جامع هموار نموده‌اند. از این رو این جستار با رویکردی تاریخی و شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی، واگرایی و همگرایی شعر حافظ شیرازی نسبت به ساختار قدرت را در کانون توجه خود قرار داده‌است.

رهیافت نظری و مفروض این جستار این است که حافظ با تأثیر از الگوهای «سیاستنامه‌نویسی ایرانی و اسلامی»، با وجود تعامل و نزدیک شدن به برخی مبانی نظری حاکم بر قدرت نظیر: عدالت، دفاع از شریعت، امنیت، نسبت به برخی از ویژگی‌های منفی و مبانی حاکم بر گفتمان سیاسی حکومت‌های زمانه‌اش نظیر: ظلم، ریا و ناامنی اجتماعی، موضع‌گیری نموده و آن را مورد چالش و هجمه قرار داده‌است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. تعامل و تقابل شعر و قدرت سیاسی

ویژگی‌های هنر به عنوان امری واجد جذابیت‌های اسرارآمیز و پر رمز و راز که هم قدرت نفوذ در درون انسان دارد و هم قابلیت طرح پرسش در ذهن را (یعنی با احساس در جسم و ذهن توأمان سروکار دارد)، از دیرباز مورد توجه سلاطین، حاکمان و قدرتمداران بوده‌است. هرچند نیروی فیزیکی و بدنی می‌توانست از آغاز خالق قدرت و استیلا بر دیگران باشد، اما تحکیم و تثبیت این سلطه منوط به کاربست تمهیدات پیچیده و ظریف دیگری بود که در قالب بهره‌گیری و استفاده ابزاری از هنر، تحقق هژمونیک می‌یافت (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۹۴). در تاریخ ایران، هنر و ادبیات، بویژه شعر همواره در پیوندی ناگزیر جزئی از تشکیلات حکومتی بوده و در مقاطعی از تاریخ که از رونق و تحرک بیشتری برخوردار بوده و حکومت‌ها بیشتر دوام داشته‌اند، این امر نیز نمود بیشتری یافته‌است. اشاعه قدرت و توسعه قلمرو حاکمان و رقابت در میان آنان، هنر و ادبیات را به مثابه ابزاری انتفاعی در جهت مشروعیت‌بخشی و چشمگیر جلوه نمودن شوکت و قدرتشان در می‌آورد.

این رقابت برای تثبیت و تحکیم، اگرچه با هدف خودنمایی و تفاخر و سرانجام بهره‌برداری صاحبان قدرت بود، با این همه باعث فراهم شدن امکانات رفاهی و حمایتی برای هنرمندان، یعنی هنرپروری و هنرنوازی شد و با توسعه اقتدار فرمانروایان و حکومت‌ها، انواع هنرها نیز به رشد و پویایی در محدوده منویات ملوکانه نایل شدند (همان: ۱۹۵). بسیاری از شاعران و هنرمندان دربار خلفا و سلاطین و حاکمان ایرانی از عباسیان، غزنویان، سلجوقیان،

خوارزمشاهیان، صفویان، قاجارها، مصادیق بارزی از این مدعا بودند که عمدتاً هنرشان را در خدمت تزریق بخشی به مشروعیت و قدرت پادشاهان و ابزار انتفاعی در جهت حمایت‌های مادی و امکانات رفاهی آنان قرار داده بودند. با این‌همه در این رویکرد، مقاصد شاعران سوئیۀ دیگری نیز داشت و صرفاً قصد همه آنان مداهنه و چاپلوسی و شوکت‌زایی برای حاکمان و مرتفع نمودن نیازهای معیشتی نبود و مقاصد دیگری از جمله: تلطیف روحیه مستبدانۀ حاکمان، قوام بخشیدن به یک حکومت متمرکز و جانبداری از آن جهت برپایی شریعت، نظم و امنیت در جامعه را نیز دنبال می‌کرد. در کنار این رویه، رابطه شعر با ساحت قدرت از رویۀ دیگری نیز برخوردار بود که در قالب واگرایی و حتی دهن کجی به قدرت ظهور و بروز می‌یافت. در این رویکرد شاعر به انحاء مختلف زبان را به عنوان سنگری در برابر مفاسد و تعدی‌های صاحبان قدرت قرار می‌داد و از شعر به مثابۀ سلاح و اهرمی بُرنده در تقابل با عوامل قدرت استفاده می‌نمود.

۳- حافظ و تعامل با قدرت

۳-۱. تعامل و همراهی حافظ با برخی از سلاطین زمانه

حافظ صمیمانه‌ترین همراهی و تعامل خود با قدرت را، با دوران شاه ابواسحاق اینجو -که از دوستان، مشوقان و حامیان وی در امر شعر بوده، نشان داده‌است. در بیت ذیل از ایام خوش و دولت مستعجل وی با حسرت یاد می‌کند:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۹۹).

در شعری دیگر شیخ ابواسحاق را «جمال چهره اسلام» و شریعت توصیف می‌کند و در عین برائت از دشمنانش، پایندگی دولت وی را نعمت و عطیه‌ای می‌داند:

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| جمال چهره اسلام شیخ ابواسحاق | که ملک در قدمش زیب بوستان گیرد |
| اگر چه خصم تو گستاخ می‌رود حالی | تو شاد باش که گستاخی‌اش در میان گیرد |
| که هرچه در حق این خاندان دولت کرد | جزاش در زن و فرزند و خان و مان گیرد |
| زمان عمر تو پاینده باد کاین نعمت | عطیه‌ای است که در کار انس و جان گیرد |

(همان: ۸۵-۸۳).

حافظ در برخی از اشعارش که عمدتاً دربارهٔ سلاطین، حاکمان و وزیران مظفّری است به قدرت و حکومت نزدیک می‌شود و به شکلی تلویحی به اجرای برخی ویژگی‌های مثبت آن که ریشه در تاریخ ملکداری و سیاست این مرز و بوم داشته، تأکید می‌ورزد. وی با تأسی از آموزه‌های اندیشمندان حوزهٔ سیاسی و کتب اندرنامه‌ای (منصورنژاد، ۱۳۹۲: ۸۷-۸۶)، بر این نکته وقوف دارد که قدرت با همهٔ کاستی‌هایش، حافظ نظم موجود و مانع هرج و مرج در جامعه است و حکومت ظالم از بی‌حکومتی و هرج و مرج در جامعه بهتر است. حافظ با عنایت به این مسأله در برخی موارد در قالب مدح، بر آن است که با آوردن خصلت‌های نیک و منتسب کردن حاکمان به آن، همچون همشهری خود سعدی شیرازی، هم از شدت ظلم حاکمان بکاهد و هم آنان را به عدالت ورزی و رعیت‌دوستی که ضامن بقای یک جامعه است، ترغیب و تشویق کند. وی که در عالم واقع و عینی کاری نمی‌تواند از پیش ببرد، در عالم زبان این خواسته را مطمح‌نظر خود قرار می‌دهد و با وقوف بر توانمندی‌های بالقوهٔ زبان شعر اهتمام به تحقق آن می‌ورزد. حافظ هرچند با فاصله‌ای نه‌چندان دور، فراز و نشیب‌ها و برآمدن و افول حکومت‌ها و متلون‌المزاج بودن نفس قدرت را درک کرده بود، اما به فراست دریافته بود که ابقا و حفظ هر جامعه‌ای بی‌وجود آن امکان‌پذیر نیست.

تدبیر امور بر اساس اصل بقا، نکتهٔ مهمی در اندیشهٔ ایرانشهری است که فرزندگان ایرانی در دورهٔ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام به آن باور داشته‌اند. حافظ نیز در اشعارش افزون بر اینکه به ساخت معنوی و اعتلای نفسانی انسان نظر داشته، از امور سیاسی و تدبیر در امور اجتماع غافل نبوده و در ادوار زندگی خود به آن توجه نشان داده است (شه‌بخش و غیائی، ۱۳۹۸: ۱۸۳). حافظ از ستایش خداوندان زور و قدرت استفادهٔ ابزاری می‌کرد؛ دیدگاه سیاسی غالب او همسویی با قدرت نبود، بلکه آرمانش حق‌طلبی و عدالت‌خواهی بود (منصورنژاد، ۱۳۹۲: ۸۶). وی با وجود همهٔ کاستی‌های قدرت، بی‌تردید به فهم این مطلب رسیده بود که برقراری عدالت، شریعت، نظم و امنیت و بریدن دست مهاجمان و دزدان (مادی و معنوی) از یک سرزمین، اساسی‌ترین و مهم‌ترین وظیفهٔ قدرت در ادوار مختلف است و تنها در سایه‌سار نظامی متمرکز، انسان می‌تواند نیازهای اولیه و ثانویهٔ خود

را استمرار ببخشد. وی در غزلی که به شاه منصور تقدیم نموده، از این موارد یاد شده سخن به میان می‌آورد:

ییا که رایست منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۱۶).

یا در شعر ذیل که به یحیی بن مظفر^۲ تقدیم نموده در گاه وی را یاری دهنده دین و پناهگاه اسلام و شریعت دانسته و او را پادشاهی عدل مدار معرفی نموده است:

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل یحیی بن مظفر ملک عالم عادل
ای در گاه اسلام پناه تو گشاده بر روی زمین روزنه جان و در دل
دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهر معیشت مکن اندیشه باطل
(همان: ۳۰۷).

اشعار ذکر شده حاکی از اهتمام و توجه حافظ به عدل مداری و عدالت خواهی پادشاه است. در «نامه تنسر» که یکی از مهم‌ترین متون اندیشه سیاسی ایران شهری است، درباره عدالت و اهمیت آن در امور ملکداری آمده است: «سنت دو است، سنت اولین و آخرین، سنت اولین عدل است، طریق عدل چنان مدروس گردانیده‌اند که اگر در این عهد یکی را با عدل می‌خوانی، جهالت او را بر استعجاب و استصعاب می‌دارد و سنت آخرین جور است، مردم با ظلم به صنعتی آرام گرفتند که از مضرت ظلم به منفعت تفضیل عدل و تحویل ازو راه می‌نبرند. اعتبار بر این است که ظلم در هر عهدی که کردند نامحمود است... و این شهنشاه مسلط است» (تنسر، ۱۳۵۴: ۵۶-۵۵).

از دیگر کتاب‌های مهمی که با مفاهیم موجود در شعر حافظ و اندیشه‌های نهفته سیاسی در اشعارش پیوند دارد، شاهنامه فردوسی است. از منظر علی حصوری، حافظ با سرودن ساقی‌نامه در وزن متقارب، توجه خود را به شاهنامه میراث فرهنگی و تاریخی ایران

باستان نشان داده‌است. به باور وی انتخاب وزن شاهنامه و پرداختن به موضوعاتی مانند: ناپایداری دنیا پس از درگذشت یک شهریار و دارا بودن وزنی دوگانه گاه شاد و غمگین، شاید به عمد توسط حافظ در دنباله سنت‌های شاهنامه فردوسی باشد (حصوری، ۱۳۹۰: ۱۰۱). از دیدگاه رستگار فسایی نیز توجه حافظ به شاهنامه و مطالعه کتاب آن و باور به کنش، رفتار و شخصیت‌های داستانی شاهنامه، موجب می‌شود که شعر حافظ به شکل گسترده‌ای از مضامین عناصر باستانی، اساطیری و تاریخی ایران به‌رمنند شود (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۱۵۰). البته باید در نظر داشت، کاربرد وزن متقارب از سوی حافظ در «ساقی‌نامه» نمی‌تواند با قطعیت دلیلی بر توجه حافظ به شاهنامه باشد. همچنین استفاده از شخصیت‌ها و داستان‌های اساطیری به صورت استعاره و تشبیه و کلاً کارکرد هنری آنها نمی‌تواند حاکی از تأثیرپذیری فکری حافظ باشد. بلکه این نوع اظهارنظرها بیشتر بیانگر شیفتگی نویسندگان آن آثار به شاهنامه فردوسی است. با این همه جای تردید نیست که حافظ به الگوها و مبانی فکری، سیاسی و تاریخی ایران باستان که همان اندیشه ایرانشهری شاهنامه و سیاست‌نامه‌نویسی ایرانی است، توجه نشان داده‌است.

فردوسی در شاهنامه به عدالت‌ورزی پادشاهان و حاکمان توجه ویژه و دامنه‌داری نشان می‌دهد. وی در توصیف و تبیین پادشاهی کیخسرو، عدالت و داد را به عنوان ویژگی شاخص پادشاهی وی معرفی می‌نماید. برای مثال کیخسرو به گودرز سفارش می‌کند در جنگ با تورانیان به عدالت رفتار کند و از بیداد پرهیزد:

به گودرز پس فرمود شهریار که رفتی کمر بسته کارزار
نگر تا نیازی به بیداد دست نگردانی دیوان آباد پست
کسی کو به جنگت نبندد میان چنان ساز کش از تو ناید زیان
به هر کار با هر کسی داد کن ز یزدان نیکی دهش یاد کن
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷۲).

با توجه به مطالب یاد شده، رسالت پادشاهان باستان نگرهبانی از عدالت و پاسداشت از آن در مقابل ظلم و آشفتگی است. بر این اساس می‌توان بسیاری از غزلیات حافظ را با اندیشه سیاسی

ایران شهری سنجد (شهبخش و غیائی، ۱۳۹۸: ۱۸۶). حافظ در ابیاتی دیگر که در مدح شاه شجاع سروده، باور به فرّه ایزدی را با رأی و خرد پادشاه که ضامن عدالت پروی است در هم می آمیزد:

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش | که دور شاه شجاع است و می دلیر بنوش |
| محل نور تجلیست رأی انور شاه | چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش |
| به جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر | که هست گوش دلش محرم پیام سروش |
| رموز مصلحت ملک خسروان دانند | گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش |

(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۳۸).

داور دین شاه شجاع آن که کرد روح قدس حلقه امرش به گوش (همان: ۲۳۸).

یا در ابیات غزل ذیل که به نقل از غنی، حافظ آن را در مدح شاه منصور مظفری سروده (غنی، ۱۳۹۳: ۲۶۸)، باور به فرّه ایزدی را با خرد توأمان می سازد:

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی | در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی |
| بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم | ملک آن توست و خاتم فرمای هرچه خواهی |
| باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی | مرغان قاف دانند آیین پادشاهی |
| تیغی که آسمانش از تیغ خود دهد آب | تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی |

(حافظ، ۱۳۹۴: ۳۶۵-۳۶۴).

لازم به ذکر است این تفسیر نورانی از فرّه ایزدی در اندیشه سیاسی ایران شهری با خرد در آمیخته است و بی خردی سرچشمه ظلم و بیداد است؛ چرا که فرّا از شاه گریزان می نماید (مسکوب، ۱۳۹۴: ۱۷۲). بنابراین همین توجه به اندیشه ایران شهری و سیاست نامه نویسی ایرانی و باور به عناصر آن نظیر: فرّه ایزدی و عدالت، حافظ را در همسویی و همراهی با برخی از سلاطین و پادشاهان زمانه اش قرار می دهد.

۴- تعامل و همراهی حافظ با وزیران حکومت های آل اینجو و آل مظفر

وزیران آل اینجو و آل مظفر، از زمره طیف های سیاسی و دیوانی در ساحت قدرت

هستند که حافظ به شکل قابل توجهی همگرایی و همسویی خود را در اشعارش نسبت به برخی از آنان نشان داده و در قالب مدح و یا در خلال برخی از اشعارش از اقدامات و شخصیت هنرنوازانه آنان تمجید به عمل آورده است. در اینجا برای علل و چرایی تعامل و همراهی حافظ با وزیران آل اینجو و مظفر، به کارکردهای سیاسی و فرهنگی آنان در این دوره می‌پردازیم:

۴-۱. کارکردهای فرهنگی و سیاسی وزیران آل اینجو و آل مظفر

خاندان دیوانی، در تاریخ ایران، همچون شبکه‌ای عنکبوتی و درهم تنیده در ساختار حکومت‌ها، در تحکیم انتظام مبانی و تثبیت دولت مرکزی، حفظ امنیت، اشاعه و انتقال داشته‌ها و موارث قومی، ملی و فرهنگی، موقعیت و تأثیر چشمگیری داشته‌اند. اساساً حکومت‌های ایرانی بدون مشارکت و معاضدت دیوانیان به مثابه عناصر تشکیل دهنده ساختار اداری، به هیچ وجه قادر به مدیریت و اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه و تأمین امنیت نبوده‌اند (کشاورز بیضایی، ۱۳۹۷: ۱۳۰ و ۱۱۳). یکی از نقش‌ها و کارکردهای وزیران ایرانی در طی تاریخ، اهتمام ایشان در آبادسازی مملکت و پیشبرد علم، ادب و هنر بوده است. چنان که در بیشتر مواقع می‌توان میان اموری نظیر: معماری، ترویج و اشاعه علم و هنر، رونق اقتصادی با نهاد وزارت ارتباط و پیوند معناداری برقرار کرد. در بسیاری مواقع توجه فرمانروایان به پیشبرد این امور، برانگیخته از تأثیر وزیران بر آنان بود. اگرچه با وجود محدودیت زمانی حاکمان عصر فترت و نیز بی‌ثباتی‌های سیاسی، وزیران این عصر فرصت کافی برای ورود در این عرصه‌ها را نداشتند، اما آنچه برجای مانده قابل توجه و ارزشمند است (عباسی و حاجی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۹۳). در این زمان شاهان آل اینجو و آل مظفر قدرتمندترین شخصیت‌های فارس بودند اما به ندرت در امور جاری شهر مداخله می‌کردند. آنان این امر را به مأمورینی واگذار می‌کردند که زیر نظر وزیر انجام وظیفه می‌کردند. مهم‌ترین کار وزیران جمع‌آوری مالیات‌ها بود. لازمه این امر سرپرستی و مدیریت نظم و امنیت عمومی مردم بود (لیمبرت، ۱۳۸۶: ۹۹).

وزیران این دوره کارکرد فرهنگی نیز داشتند. یکی از کارکردهای فرهنگی وزیران

آل‌اینجو و آل‌مظفر را می‌توان در توجه و حمایت آنان از شاعران، هنرمندان و عالمان این دوره جستجو نمود. بی‌تردید این مقطع پرتحرک هنری و ادبی، عمدتاً مرهون مساعی و حمایت‌های خاندان‌ها و نخبگان سیاسی، وزیران فاضل و هنرپرور آنان بود. آنان شاعران و هنرمندان را به مجالس و محافل خود دعوت می‌نمودند و ضمن مباحثات هنری و شعری، با دادن عطایا و توجه به امور معیشتی آنان، چراغ ادب و فرهنگ را، روشن نگاه می‌داشتند. بنابراین خاندان‌ها و نخبگان دیوانی و اجتماعی ایالت فارس در این مقطع خطیر در نقش، حامیان، وارثان و نمایندگان فرهنگ و دیوانسالاری ایرانی در اعتلای فرهنگی و هنری ایالت فارس و این مرز و بوم نقشی بی‌بدیل و غیرقابل انکار ایفا نمودند. آنان افزون بر اینکه استبداد و طبع تند و متلون‌المزاج شاهان و حاکمان را تلطیف می‌کردند، به عنوان حلقه واسطی در مابین مردمان و حاکمان در شناسایی و معرفی نخبگان و ظرفیت‌های هنری و مردمی به دربار سهم قابل توجهی داشتند. این مسأله از نگاه دقیق و تیزبینانه حافظ نیز دور نمانده و در عالم هنری نسبت به خدمات و مساعی آنان در ترویج و اشاعه هنر و امنیت ادای دین و تقدیر نموده‌است. از جمله این اشخاص و نخبگان می‌توان به کسانی چون: قوام‌الدین حسن شیرازی وزیر شاه ابواسحاق اینجو، برهان‌الدین فتح‌الله وزیر امیر مبارزالدین محمد، قوام‌الدین محمد صاحب عیار، جلال‌الدین تورانشاه، وزیران شاه‌شجاع اشاره نمود. بنابراین یکی از علل همراهی و تعامل حافظ با خاندان‌های دیوانی و وزیران را می‌توان در همراهی و تعامل متقابل این خاندان و ادب‌نوازی آنان از هنرمندان و شاعرانی نظیر: حافظ و عبید زاکانی در این دوران جستجو نمود.

۴-۲. قوام‌الدین حسن شیرازی

قوام‌الدین حسن شیرازی از وزیران عالم، هنرنواز و دانش‌پرور قرن هشتم است که در رسیدن شیخ ابواسحاق اینجو به حکومت فارس نقش مهمی ایفا نمود. وی در زمان محاصره شیراز توسط شاه‌شجاع وفات نمود. با وفات وی، شیخ ابواسحاق اینجو یکی از حامیان روشن‌ضمیر، صادق و مدبر خود در امر حکومت‌داری را از دست داد و کمی بعد حکومتش ساقط شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۶۱). قوام‌الدین حسن همچنین یکی از

حامیان و مشوقان بزرگ حافظ بود که در شناسایی و نواختن هنرمندان به دربار سهم مهمی داشت. حافظ در اشعارش از شخصیت وی اینگونه یاد می‌کند:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
(حافظ، ۱۳۹۴: ۹۵).

به رندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن چه غم دارم که در عالم قوام‌الدین حسن دارم
(همان: ۲۶۴).

نکته‌دانی بذله‌گو چون حافظ شیرین سخن بخشش آموزی جهان‌افروز چون حاجی قوام
(همان: ۲۵۳).

۴-۳. خواجه برهان‌الدین فتح‌الله

نمونه دیگر از همگرایی حافظ با وزیران این دوره، خواجه برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله از وزیران آل مظفر است. حافظ در عالم شعر نسبت به برهان‌الدین فتح‌الله تجلیل و ستایش به عمل آورده و وی را با عباراتی چون: «مسند فروز دولت»، «کان شکوه و شوکت»، و «برهان ملک و دولت» توصیف نموده است:

مسند فروز دولت کان شکوه و شوکت برهان ملک و دولت بونصر بوالمعالی
(همان: ۳۳۵).

یا در شعری دیگر که با آوردن تعابیر عاشقانه در مصراع اول و اشاره به «آصف بن برخیا» وزیر سلیمان نبی، که در ادبیات فارسی لقبی عام برای وزیر گردید، «عدالت پیشگی و عدالت‌ورزی خواجه برهان‌الدین» را مطمح‌نظر قرار داده است (سجادی و بهرامیان، ۱۳۷۹: ۴۲۱):

حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس و از انتصاف آصف جم اقتدار هم
(حافظ، ۱۳۹۴: ۳۶۲).

خواجه برهان‌الدین فرزند کمال‌الدین ابوالمعالی از وزیران متشخص قرن هشتم در فارس بود که نسبش به عثمان بن عفان می‌رسید (کتبی، ۱۳۶۴: ۴۶). پس از وفات پدر به شیراز عزیمت نمود ولی امیر مبارزالدین محمد در یزد وی را به خدمت طلبید (یزدی،

۱۳۲۶، ج ۱: ۱۴۱-۱۴۰). وی در یزد به مدت ده سال وزیر امیر مظفری بود. در سال ۷۵۶ ق. به هنگام فتح شیراز توسط امیر مبارزالدین محمد به وزارت وی منصوب شد. وی با سلطنت شاه شجاع از وزارت برکنار گردید و در سال ۷۸۰ ق، در گذشت (کتبی، ۱۳۶۴: ۴۷).

۴-۴. قوام‌الدین محمد صاحب عیار

از دیگر شخصیت‌ها و نخبگان برجسته و مهم دیوانی در این دوره می‌توان به قوام‌الدین محمد صاحب عیار اشاره نمود که حافظ نیز در اشعاری مدح وی را گفته و از شخصیت وی تجلیل به عمل آورده است. خاندان قوام‌الدین اصالتاً اهل مکه بودند. این خاندان به هنگام فتوحات مسلمانان به ایران عزیمت نمودند و در زمان حکومت ایلخانان به منصب صاحب‌عیاری که از مناصب مهم حکومتی بود نایل شدند (یزدی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۲۱۲). کفایت و محاسن اخلاقی وی موجب شد که شاه شجاع وی را به وزارت خود انتخاب نماید. معین‌الدین یزدی در این باره می‌نویسد: «...خواجه مکی نژاد بر مکی نهاد فیض انعام از غمام آموخته و ادراک ایادی عوادی استفاده کرده، دستش از بخشش چون دریا... اخلاق معطرش بخور مجالس فضایل و محاسن... همواره همت عالی بر تربیت علما محصور داشته و اندیشه شریف را بر ترفیه صلحا موقوف گردانیده؛ لاجرم به یمن این خصائل محمود هر روز عنایت و عاطفت حضرت سلطنت‌پناه، درباره او متضاعف گشت و لوازم اشفاق و رأفت بمدارج مستعلی شد، تا در سنه ۷۵۲ ق نیابت قلم بجانب رفیعش مفوض گشت. چون بدانستند که لباس استعدادش از قامت این مهم زیادتست... در سنه ۷۵۵ ق. منصب نیابت سلطنت به جانب بزرگوارش تفویض افتاد...» (همان: ۲۱۳-۲۱۲).

قوام‌الدین محمد صاحب، افزون بر اینکه در امر وزارت مدبر و دوراندیش بود، در امر سپاهی و نظامی‌گری نیز مجرب و باتجربه بود. وی در بسیاری از نبردهای شاه شجاع فرماندهی سپاه را بر عهده داشت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۵۷؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۸۴ - ۸۲؛ یزدی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۲۱۶). امیر مبارزالدین محمد خواجه را زمانی که شاه شجاع نوجوان بود به تربیت وی انتخاب نمود. قوام‌الدین محمد در سال ۷۵۲ ق. نایب وی و در سال ۷۵۵ ق حاکم کرمان شد؛ ولی سرانجام قدرت و شوکت روزافزون و

رشک‌انگیز صاحب‌عیار، سعایت حاسدان و اتهام همدستی وی با شاه‌محمود، اسباب قتل وی را فراهم نمود. شاه‌شجاع در سال ۷۶۴ق. پس از شکنجه بسیار اموالش را مصادره و سپس فرمان به قتل وی داد. بدنش را مثلله و هر بخشی را به سویی فرستادند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۶؛ یزدی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۲۱۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۵۹؛ حسینی‌فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۰۹؛ میر، ۱۳۶۸: ۳۸۳). تتوی و قزوینی نیز درباره علل عوامل قتل وی آورده‌اند: «خواجه قوام‌الدین وزیر که به غایت اعتبار رسیده بود، ابواب منافع ارباب سیف و قلم را فروبست و ایشان متفق شده در مجلس پادشاه چندان به او گفتند که وی را به کشتن دادند و گناه عظیمی که به او نسبت کردند اتفاق با شاه محمود بود و داعیه غدر به پادشاه. به موجب حکم او را قطعه‌قطعه کرده هر قطعه را به ولایتی فرستادند و وزارت به امیر کمال‌الدین [حسین] رشیدی مفوض شد» (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ج ۷: ۴۶۴۰).

بدین‌سان تداخل و آمیختگی محدوده وظایف مقام وزارت با اختیارات نامحدود شاه، دوباره منجر به حذف وزیر شد. امری که در گذشته نیز -تحت عنوان سنت وزیرکشی- مسبوق به سابقه بود و به مثابه سنت غم‌انگیزی در تاریخ ایران ریشه دوانیده بود. در تاریخ ایران شخصیت‌ها و خاندان دیوانی بزرگی نظیر: خاندان جوینی، خاندان طوسی و خاندان برمکی نیز در معرض این سنت قرار گرفته بودند و از قربانیان آن به شمار می‌آمدند. در این ایام نیز می‌توان مصادیق چندی از به قتل رسیدن وزرا توسط شاهان این دوره مشاهده نمود. قوام‌الدین صاحب‌عیار، رکن‌الدین صائن وزیر امیر چوپان، از این جمله‌اند. قتل قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار توسط شاه‌شجاع و استمرار سنت وزیرکشی در این دوره از نگاه معین‌الدین یزدی نیز دور نمانده و در این باره آورده‌است: «...اما عاقبه‌الامر، بر وفق سنت وزارت، زمین را از خون آن کریم اخلاق شربت‌غیر هنی چشاندند» (یزدی، ۱۳۲۶، ج ۱: ۲۱۷). حافظ نیز در بیتی تأثر و اندوه جانگذار خود، درباره مرگ قوام‌الدین صاحب‌عیار را این‌گونه ابراز نموده است:

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد از فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

و در جای دیگر ظاهراً این بیت شعر را نیز به ایهام در مورد وی سروده است:
 هزار نقد به بازار کاینات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد
 (همان: ۱۷۳).

۴-۵. جلال‌الدین تورانشاه

از دیگر وزرای آل مظفر می‌توان به جلال‌الدین تورانشاه اشاره نمود. وی از امرا و وزرای پر قدرت آل مظفر بود که پس از قتل رکن‌الدین شاه‌حسن به وزارت شاه‌شجاع انتخاب شد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۱۴؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۹۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۱۴) و حتی پس از وفات شاه‌شجاع چند روزی وزارت سلطان زین‌العابدین داشت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۱۰). جلال‌الدین تورانشاه وزیری فاضل، نیکو نفس، عادل و رعیت‌پرور بود و ارکان دولت شاه‌شجاع و مردم از وی راضی و خشنود بودند (کتبی، ۱۳۶۴: ۹۹-۹۸). وی همچنین از حامیان و مشوقان هنرمندان و شاعران به شمار می‌آمد و به آنان توجه و عنایت ویژه‌ای داشت. حافظ در بیتی از فضل و سخاوت وی سخن می‌آورد:

تورانشه خجسته که در من یزید خلق شد منت مواهب او طوق گردنم
 (حافظ، ۱۳۹۴: ۳۴۳).

و در جای دیگر این گونه وی را توصیف می‌کند:

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه که در این مزرعه جز دانه خیرات نکاشت
 آنکه میلش سوی حق‌بینی و حق‌گویی بود سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت
 (همان: ۳۸۳).

البته تنها حافظ در دیوانش وزیران و حاکمان این دوره را مدح ننموده است؛ دیگر شاعران این دوره نظیر: سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی نیز حاکمان را مدح نموده‌اند. سلمان ساوجی بارها در قصایدش شمس‌الدین زکریا وزیر آل‌جلایر را ستایش و مدح نموده است (سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۴۴۳). بخش قابل توجهی از دیوان خواجوی کرمانی - افزون بر صد و پنجاه صفحه - به مدح و ستایش سلاطین، امرا و وزرای چون: سلطان ابوسعید، خواجه غیاث‌الدین محمد، صدرالدین یحیی قزوینی، امیرمبارزالدین محمد،

همچنین عمیدالملک و شمس‌الدین صائن قاضی وزیران شیخ ابواسحاق اینجو، شمس‌الدین زکریا وزیر آل‌جلایر اختصاص یافته‌است (خواجه‌جوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۴۶، ۴۸، ۵۹، ۶۷-۶۴، ۷۳، ۶۹، ۹۵، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۶۸). حتی عیب‌د زاکانی علی‌رغم شخصیت هنری مخالف‌خوان و انتقادی‌اش، قصایدی در ستایش و مدح رکن‌الدین عمیدالملک دارد (عیب‌د زاکانی، ۱۳۵۴: ۱۱۳). باید در نظر داشت که مداهنه و مدح وزیران، امرا و سلاطین در آن روزگار بنا به ظرف و آداب زمانه، امر نکوهیده‌ای نبوده‌است. افزون بر این که این مسأله حمایت و به تعبیر امروزی حمایت مادی و معنوی دستگاه حاکم را به دنبال داشته‌است؛ اصولاً بالیدن و تعالی هنرمند، ارائه و انتشار آثارش در دنیای آن روز با پناه آوردن به سایه قدرت امکان‌پذیر بوده‌است.

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان این‌گونه استنباط نمود که دستاورد کارکردها و نقش‌های فرهنگی وزیران و حتی شاهان آل‌اینجو و آل‌مظفر در این دوره برجسته و عظیم بوده‌است. این مسأله زمانی بیشتر درک می‌شود که در نظر بگیریم که عمر دولت‌های این دوره مستعجل و کوتاه‌مدت بوده‌است. افزون بر این، با توجه به منازعات، رقابت‌ها و درگیری‌های خونین و مستمر داخلی و خارجی و همچنین وجود ناامنی‌ها - که مشخصه‌ای سمج و پایدار در این دوره است - این دولت‌ها چندان مجال برای رونق و اشاعه ادب و هنر نداشته‌اند. بنابراین مساعی و کوشش‌های وزیران و شاهان این دو سلسله در ایام فترت در ایجاد زمینه‌ای مساعد جهت ترویج و اشاعه هنر و ادب که یکی از درخشان‌ترین ادوار ادبیات ایران و جهان را رقم زده، در نوع خود ارزشمند و قابل توجه است.

۵. حافظ و به چالش کشیدن قدرت

علی‌رغم تعامل و همراهی حافظ با ساحت قدرت در بسیاری موارد ما شاهد تقابل وی با عالم قدرت و حکومت هستیم. بی‌تردید حافظ را با پست و منصب میانه‌ای نیست. او رهرو عشق است نه رهرو حشمت و جاه اما از بد حادثه در این دنیای دود و دروغ افتاده و به ناگزیر در اقلیم آن اقامت نموده است:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
 رهرو منزل عشقیم وز سرحدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
 (حافظ، ۱۳۹۴: ۲۸۶).

از منظر وی فضا و آسمان قدرت و سیاست هیچگاه بی‌لکه و صاف نبوده‌است. لذا
 ساحت قدرت در نزد وی ساحتی پر تزویر، بی‌رحمانه، بی‌ثبات و بی‌وفاست و تکیه بر آن
 نمی‌توان کرد؛ چراکه این اختر شب‌دزد عیارش بر نیرنگ و سست عهدی استوار است:
 تکیه بر اختر شب‌دزد مکن کاین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو
 (همان: ۳۱۰).

حافظ در بسیاری دیگر از اشعارش این دمدمی مزاج بودن و ناپایداری امور دنیا را که
 البته می‌توان آن را به امور قدرت و حکومت نیز تعمیم داد، با مخاطب در میان می‌گذارد:
 زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ از این فسانه هزاران هزار دارد یاد
 قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
 که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
 (همان: ۱۴۳).

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زنهاردل میند در اسباب دنیوی
 (همان: ۳۶۲).

دل در جهان میند و به مستی سؤال کن از فیض جام و قصه جمشید کامکار
 (همان: ۲۱۸).

دوران حافظ عصر بی‌ثباتی بود. حکومت شانزده امیر در طی دوران زندگی حافظ
 حاکی از بی‌ثباتی و نابسامانی اجتماعی و سیاسی روزگار وی است (زرکوب شیرازی،
 ۱۳۵۰: ۱۱۵؛ فسایی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۱۰-۳۰۸؛ غنی، ۱۳۹۳: ۱۰۷؛ رستمی‌پور، ۱۳۹۷: ۹۰).
 باید در نظر داشت که در قرن هشتم هجری قمری، شیراز در وضع اجتماعی تباهی قرار
 گرفته بود، مبادی اخلاقی فرو افتاده و به جای مکارم و فضائل حرص و جاه و مال بر مردم
 مستولی و ستم و تجاوز امری رایج بوده‌است (دشتی، ۱۳۵۳: ۴۷). حافظ به تکانه‌ها، مصائب

و مسائل سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش وقوف و حساسیت ویژه‌ای دارد. وی هر چند مقام یا منصب سیاسی خاصی ندارد ولی منتقدی است که با زبانی بی‌پروا با فساد گسترده زاهدنمایان و متولیان ریاکار مذهبی هم عصر خود در مبارزه است و بیان سحرانگیزش حکایت از نبوغ ذاتی و استعداد شگرف وی دارد (فتح‌اللهی و حسینی، ۱۳۹۲: ۲۰-۱۹). حافظ می‌داند که در اجتماعی زندگی می‌کند که رذیلت بر فضیلت پیروز شده‌است و زمانه تا بوده، زمام مراد را از انسان‌های اهل فضل و دانش گرفته‌است. بنابراین وی در این وانفسای عسرت و نکبت چاره را در خرسندی و درویشی می‌داند و به آن پناه می‌آورد:

در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی
(حافظ، ۱۳۹۴: ۳۳۰).

نظم زمانه حافظ، نظمی شکننده و بسیار آسیب پذیر است. آمدن و برآمدن حکومت‌های مستعجل و زودگذر وی را به صرافت می‌اندازد و او را در شبی تاریک و هولناک، با یکی از برزخی‌ترین و نکبت‌بارترین ادوار تاریخی ایران وا می‌نهد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبک بالان ساحل‌ها
(همان: ۸۹).

یکی از مصداق تقابل و رویارویی حافظ در ساحت قدرت، دوران فرمانروایی امیرمبارزالدین محمد است. حافظ هیچ ذهنیت خوبی نسبت به وی نداشت و او را بارها در اشعارش چه به شکلی ایضاحی و چه غیرایضاحی نکوهیده و به وی تاخته‌است. از منظر کاووس حسن‌لی حافظ‌پژوه معاصر، ناخرسندی و ناخشنودی حافظ از امیرمبارزالدین و نکوهش وی دست کم از دو سو مایه می‌گرفته‌است: اول اینکه حافظ با زهد خشک و ریا و تظاهر که با رفتارهای امیرمبارزالدین تقویت شده بود، میانه‌ای نداشت و مخالف آن بود؛ و دوم آن که دوست، حامی و پادشاه مورد علاقه حافظ شیخ ابواسحاق به فرمان امیرمبارزالدین به قتل رسیده بود (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۶۱). به نظر می‌رسد بسیاری از اشعار حافظ که در آنها «محتسب» نکوهیده شده، ناظر بر شخصیت و حکومت امیرمبارزالدین باشد؛ از جمله مانند ابیات ذیل:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه ماست که در هر سر بازار بماند
(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۸۴).

اگرچه باده فرح بخش و باد گلپیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
(همان: ۱۱۱).

شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
(همان: ۲۳۸).

نتیجه

فرجام سخن اینکه در ادبیات ایران همواره شعر و ساختار قدرت نسبتی همراه و معارض داشته‌اند. حافظ اگر چه شاعری سیاسی و حکومتی نبوده اما در مواجهه با سیاست و حکومت به مبانی و الگوهای ایرانشهری و به عبارتی دیگر متون «سیاستنامه‌نویسی» ایرانی نظیر: شاهنامه فردوسی و نامه تنسر، نظر داشته و آن را در برخی از اشعارش در قالب مدح و ذم نشان داده‌است. گفتنی است که منظرهایی مبنی بر اینکه: استفاده حافظ از بحر متقارب فردوسی در سرودن «ساقی‌نامه» و یا بهره‌گیری وی از مضامین، شخصیت‌ها و داستان‌های اسطوره‌ای شاهنامه و به طور کلی کارکردهای هنری آن، به معنای تأثیرپذیری وی از این اثر گرانسنگ و حماسی ادبیات ایران است، صحیح نیست و دیدگاه‌هایی از این دست حاکی از شیفتگی نویسندگان آن به شاهنامه فردوسی است. با این همه در ساحت سیاست، در اینکه حافظ به برخی از مبانی و الگوهای سیاسی و به عبارتی اندیشه ایرانشهری شاهنامه نظر داشته، جای شائبه‌ای نیست. از دیگر سوی، تعامل و تقابل حافظ با ساحت قدرت سطوح مختلفی داشته و در قالب موعظه، تشویق حاکمان به فضایل اخلاقی و ملک‌داری، یادآوری ناپایداری ملک و قدرت، نکوهش ایضاحی و غیرایضاحی حاکمان، در اشعارش انعکاس یافته‌است. حافظ از معدود شاعران ایرانی است که به گونه‌ای ستهنده و بی‌وقفه به مظاهر و اشکال سیاسی، مذهبی و اجتماعی فراگیر ریا و سالوس در زمانه‌اش تاخته و به آن واکنش نشان داده‌است. امیرمبارزالدین محمد که افزون بر سلطنت خود نیز متولی نهاد حسبه بود و در جایگاه محتسب مجرمان را تنبیه می‌کرد، از نمونه‌ها و مصادیق بارز ریا و تزویر در این زمانه است که حافظ در ساحت قدرت وی را مورد هجمه قرار داده و تقابل و مخالفت خود را نسبت به اقدامات مزورانه وی نشان داده‌است. وی در کنار تقابل نسبت به حوزه قدرت، در بسیاری از اشعارش تعامل و همراهی خود را با این حوزه در برخی از اشعارش یا در قالب مدح و یا در خلال برخی از غزل‌هایش با نسبت دادن صفت‌های معشوق به حاکمان و عمال سیاسی و یا در خلال ابیات عاشقانه بازگو نموده‌است. حافظ به

فراست دریافته که هیچ جامعه‌ای بی‌وجود نهادهای سیاسی و قدرت قادر به تحقق نیازهای اولیه و ثانویه‌اش نیست. لذا وی از اقدامات و کارکردهای امنیتی و فرهنگی سلاطین، بویژه وزیران در زمانه‌اش تجلیل به عمل آورده و مساعی و اهتمام آنان در استقرار و برقراری شریعت، عدالت، امنیت و اشاعه فرهنگ را مورد ستایش قرار داده‌است. در این میان توجه و تعامل غالب حافظ با وزیران که در قالب مدح و ستایش از آنان در اشعارش انعکاس یافته، حاکی از نقش سترگ این طبقه از دیوانسالاران ایرانی در پویایی و اعتلای فرهنگ این سرزمین است. عصری که علی‌رغم شکنندگی و مستعجل بودن، قدرت سهم وزیران و برخی از سلاطین آن در عرصه فرهنگ و ادب چشمگیر و قابل توجه است.

پی نوشت

- ^۱. درباره اینکه حافظ شغل و منصب دیوانی داشته یا نه، برخی از محققان این مسأله را تأیید کرده‌اند (ر.ک به صفا، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۰۸۲؛ زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۱۲؛ سجادی، ۱۳۹۱: ۱۵) و برخی آن را رد کرده‌اند (ر.ک به فرخی، ۱۳۹۵: ۶۲-۴۵).
- ^۲. شاه یحیی پادشاه مظفری و فرزند امیرمبارزالدین محمد که از سوی امیر تیمور لنگ در سال ۷۸۹ ق. به حکومت شیراز منصوب گردید.

منابع و مآخذ

- احمدی، محمدحسن. (۱۳۸۴). «مناسبات هنر و قدرت». *بیناب (سوره مهر)*. شماره ۸. صص: ۱۹۵-۱۸۶.
- آشوری، داریوش. (۱۳۹۷). *عرفان و رندی در شعر حافظ*. چاپ پانزدهم. تهران: مرکز.
- تسسر. (۱۳۵۴). *نامه تسسر*. به تصحیح مجتبی مینوی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- تتوی، احمد قاضی و آصف خان قزوینی. (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. محقق و مصحح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو، عبدالله ابن لطف الله. (۱۳۸۰). *زبده التواریخ*. جلد ۱ و ۲. محقق و مصحح سیدکمال حاج سیدجوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۹۴). *دیوان حافظ*. بر اساس نسخه تصحیح شده غنی - قزوینی. به کوشش رضا کاکائی دهکردی. چاپ ششم. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۷۹). *دیوان حافظ شیرازی بر اساس نسخه نویافته بسیار کهن*. به کوشش صادق سجادی و علی بهرامیان. توضیح واژه‌ها و معنای ابیات کاظم برگ نیسی. تهران: فکر روز.
- حسن لی، کاووس. (۱۳۸۵). *چشمه خورشید؛ بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی*. شیراز: نوید.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن. (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. محقق و مصحح منصور رستگار فسایی. جلد دوم. تهران: امیرکبیر.
- حصوری، علی. (۱۳۹۰). *حافظ از نگاهی دیگر*. تهران: چشمه.
- خرمشاهی، بهاء الدین. (۱۳۷۱). *حافظنامه*. جلد اول. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- خواجوی کرمانی، محمد بن علی. (۱۳۶۹). *دیوان اشعار*. به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: پاژنگ.
- دشتی، علی. (۱۳۵۳). *کاخ ابداع*. تهران: جاویدان.
- رستگار فسائی، منصور. (۱۳۸۵). *حافظ و پنهان زندگی*. تهران: سخن.
- رستمی پور، مریم. (۱۳۹۷). «بازشناسی ایران باستان در فارس عصر حافظ». پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته تاریخ ایران اسلامی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی: دانشگاه شیراز.
- زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین الدین احمد. (۱۳۵۰). *شیرازنامه*. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). *از کوچه رندان*. چاپ شانزدهم. تهران: سخن.
- سلمان ساوجی، خواجه جمال الدین. (۱۳۳۶). *دیوان سلمان ساوجی*. به اهتمام منصور شفق. تهران: بنگاه مطبوعاتی فتحعلی شاه.

- سجادی، سید صادق. (۱۳۹۱). «زندگی و روزگار حافظ». تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۸۳). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. جلد اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهبخش، عظیم و امید غیائی. (۱۳۹۸). «شیراز عصر حافظ و چگونگی بازتولید اندیشه‌ی ایرانشهری». *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*. سال هفتم. شماره دوم. پیاپی ۱۴. صص: ۱۹۰-۱۷۷.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. تهران: فردوس.
- عباسی، جواد و فاطمه حاجی‌آبادی. (۱۳۹۵). «وزارت در دودمان‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری، از زوال ایلخانان تا برآمدن تیموریان». *ایران‌نامه*. دوره ۲. سال ۱. شماره ۱. صص: ۱۹۸-۱۷۴.
- عبید زاکانی، خواجه نظام‌الدین عبیدالله. (۱۳۵۴). *کلیات عبید زاکانی*. با مقدمه نوذر اصفهانی. تهران: طلوع.
- غنی، قاسم. (۱۳۹۳). *تاریخ عصر حافظ و تاریخ تصوف در ایران*. دو مجلد. تهران: زوآر.
- فتح‌اللهی، محمدعلی و معصومه حسینی. (۱۳۹۲). «فلسفه سیاسی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی». *مجله پژوهش‌های سیاست اسلامی*. دوره ۱. شماره ۳. صص: ۱۴۲-۱۱۳.
- فرخی، یزدان. (۱۳۹۵). «تأملی درباره‌ی اشتغال حافظ شیرازی در تشکیلات دیوانی». *مطالعات تاریخ فرهنگی*. سال ۷. شماره ۲۷. صص: ۶۲-۴۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ دهم. تهران: قطره.
- کُتبی، محمود. (۱۳۶۴). *تاریخ آل مظفر*. مصحح و محقق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- کشاورز بیضایی، محمد. (۱۳۹۷). «جایگاه خاندان بدرخان شیرازی در تشکیلات دیوانی، امنیتی و انتظامی حکومت قاجاریه؛ با تأکید بر میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله شیرازی». *مطالعات تاریخ انتظامی*. سال ۵. شماره ۱۶. صص: ۱۳۴-۱۱۵.
- لیمبیرت، جان. (۱۳۸۶). *شیراز در روزگار حافظ؛ شکوهمندی شهر ایرانی در قرون وسطی*. ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده. شیراز: مؤسسه فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس با همکاری پایگاه میراث فرهنگی شهر تاریخی شیراز.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۹۴). *ارمغان مور*. چاپ سوم. تهران: نی.
- منصورنژاد، محمد. (۱۳۹۲). «ماهیت اندیشه سیاسی رند شیراز، حافظ». *علوم سیاسی*. سال ۱۶. شماره ۶۱. صص: ۹۰-۶۹.
- میر، محمد تقی. (۱۳۶۸). *بزرگان نامی پارس*. چاپ ۱. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- یزدی، معین‌الدین بن جلال‌الدین محمد معلم. (۱۳۲۶). *مواهب الهی، در تاریخ آل مظفر*. جلد اول. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.

References

- Abbasi, Javad and Fatemeh Haji Abadi. (1395). "Premiership in Fifteenth-Century Iranian Provincial Dynasties: From the Decline of the Ilkhanids to the Rise of the Timurids," *Iran Namag*. First year. No 1. pp 174-198. [in Persian]
- Ahmadi, Muhammad Hasan. (1384). "Monasebate Honar va Qodrat". *Binab*. Issue 8. pp 186-195. [in Persian]
- Ashoori, Dariush. (1397). *Erfān-o Rendī dar She'r-e Hāfez*. Fifteenth Publication. Tehran: Center. [in Persian]
- Dashti, Ali. (1353). *Kakh-e ebda*. Tehran: Javidan. [in Persian]
- Farokhi, Yazdan. (1395). "Study of Hafiz's Occupation in the court". *Cultural History Studies*. Eleventh years. No 27. pp 45-62. [in Persian]
- Fathollahi, Muhammad Ali and Masoumeh Hosseini. (1392). "The Political Philosophy of Khwaja Shams al-Din Muhammad Hafez Shirazi". *Serie 1*. No 3. pp 113-142 [in Persian]
- Ferdowsi, Abulqasim. (1386). *Shahnameh*. Efforts by Saeed Hamidiyan. Tenth Publication. Tehran: Qatrih. [in Persian]
- Hafiz, Shamsaldin Muhammad. (1394). *Divan*. Based on the revised edition by Qani Qazwini. Efforts by Reza Kakaei Dehkordi. Sixth Edition. Tehran: Qoqnu. [in Persian]
- _____. (1379). *Hafiz's Divan based on the Ancient Manuscript*. Efforts by Sadeq Sajadi and Ali Bahramian. Terms and Stanza by Kazem Barg Nisi. Tehran: Fekr Rooz. [in Persian]
- Hafiz-i Abru, Abdullah Ibn Lotfoullah. (1380). *Zobdat Al Tavarikh*. Vol 1, 2. Edited by Seyyed Kamal Haj Seyyed Javadi. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Press. [in Persian]
- Hasanli, Kavous. (1385). *Cheshme-ye Khorshid*. Rereading life, thoughts and words of Hafiz. Shiraz: Navid. [in Persian]
- Hosseini Fasaei, Haj Mirza hasan. (1382). *Fars-Nama-ye Naseri*. Edited by Mansour Rastegar Fasaei. Vol2. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Hasouri, Ali. (1390). *Hafiz Az Negahi Digar*. Tehran: Cheshme. [in Persian]
- Kotobi, Mahmoud. (1364). *The History of Muzaffarids*. Edited by Abdolhossein Navaei. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Keshavarz Beyzaei, Muhammad. (1397). "The Position of Badr Khan Shirazi's clan in the ministerial, security and disciplinary organizations of Qajariyeh dynasty (insisting on Mirza Abd Alvahab Khan Asef Al-dole Shirazi)". *Police History Studies*. Fifth years. No26. pp 115-134.
- Khwaju Kermani, Muhammad Ibn Ali. (1369). *Divan*. Edited by Ahmad Soheili Khansari. Tehran: Pazhang. [in Persian]
- Khorramshahi, Bahaeddin. (1371). *Hafiz Nameh*. Vol 1. Fourth Edition. Tehran: Ilmi and Farhangi. [in Persian]
- Limbirt, Jahn. (1386). *Shiraz in the Age of Hafez: The Glory of a Medieval Persian City*. Translated by Homayoun Sanaatizadeh. Fars: Encyclopedia Cultural and Research Institute. [in Persian]

- Mansournezhad, Muhammad. (1392). "The Identity of Political Thought of Hafez, Rend e-Shiraz". Political Science. Sixteenth year. No 61. pp 69-90.
- Meskoob, Shahrokh. (1394). Armaqane Moor. Third Publication. Tehran: Ney. [in Persian]
- Mir, Muhammad Taghi. (1368). Bozargan Nami Pars. First Publication. Shiraz: Shiraz University Press. [in Persian]
- Qani, Qasim. (1393). History of Hafez era and history of Sufism in Iran. Two Volumes. Tehran: Zavvar. [in Persian]
- Rastegar Fasaei, Mansour. (1385). Hafiz va Peyda va Penhan Zendegi. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Rostampour, Maryam. (1397). "Recognition of Persia Considering Fars in Hafiz Era". M.A dissertation in Islamic History of Iran. College of Literature and Humanities: Shiraz University. [in Persian]
- Safa, Zabihollah. (1378). Târikh'e adabiyyât dar Irân. Vol2. Tehran: Ferdows. [in Persian]
- Sajadi, Seyyed Sadeq. (1391). "Zendeqi va Roozeqar Hafiz". Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia. [in Persian]
- Salman Savoji, Khaje Jamal al-din. (1336). Efforts by Mansour Shafaq. Divan. Tehran: Fath-Ali Shah Press. [in Persian]
- Samarqandî, Kamaluddin Abdul Razzaq. (1383). Matla-us-Sadain wa Majma-ul-Bahrain. Efforts by Abdolhossein Navaei. Vol 1. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian]
- Shahbakhsh, Azim and Omid Qiyasi. (1398). "Shiraz in Hafez's era and how to reproduce Iranshar's thought". Journal of Iran Local Histories. Seventh Year. No 2. Serie 14. pp 170-190 [in Persian]
- Tansar. (1354). Namehe Tansar. Edited by Mojtaba Minovi. Second Publication. Tehran. Kharazmi. [in Persian]
- Tatavi, Ahmad Qazi and Asif Khan Qazwini. (1382). Tarikhe Alfi. Edited by Qolam Reza Tabatabaei Majd. Tehran: Ilmi & Farhangi. [in Persian]
- Ubayd Zakani, Khaje Nizam al-din ubaydullah. (1354). Complete Works. Introduction by Nozar Isfahani. Tehran: Tolu. [in Persian]
- Zarkoob Shirazi, AbulAbbas Moein al-din Ahmad. (1350). Shiraz Nameh. Efforts by Ismail Vaez Javadi. Tehran: Persian Culture Institute. [in Persian]
- Zarrinkoob, AbdulHossein. (1383). Az Kuche-ye Rendân. Sixteenth Publication. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Yazdi, Moein al-din Ibn Jalal al-din Muhammad Moallem. (1326). Mavahebe Elahi. Vol 1. Edited by Saeed Nafisi. Tehran: Eqbal. [in Persian]